

آنانسی و خرد



- ✎ Ghanaian folktale
- 👤 Wiehan de Jager
- 🗨️ Marzieh Mohammadian Haghighi
- 📊 3
- 💬 فارسی



در زهن هی خیلی خیلی قدیم مردم هیچ چیزی نمی دانستند. آنه
نمی دانستند که چطور محصولات کشاورزی را بگردند، چطور ابزارهی
فلزی بسازند. خدای نیمه در آسهنه هلم به همه ی دنی بود. او تهم این
دانش را در یک کوزه ی سهلی، امن نگه داشته بود.



یک روز، خدای نیمه تصمیم گرفت که این دانش و خرد را به لآنسی هدیه دهد. هرچر که لآنسی به داخل کوزه ی سهلی نگاه می کرد یک چیز جدید می گرفت. این خیلی هیجن انگیز بود!



لأنسى حريص بـ خودش فکر کرد که “من می توانم این کوزه را در بالای
یک درخت بلند امن نگه دارم. سپس می توانم همه ی آن را فقط برای
خودم نگه دارم!” او یک نخ بلند به دور کوزه پیچید، و آن را به دور شکم
خود بست. او شروع به بالا رفتن از درخت کرد. ولی بالا رفتن از درخت
سخت بود چون کوزه مدام به زانویش می خورد.



تھم این مدت پسرِ جوانِ لانسِ زیرِ درختِ ایستاده بود و لانسِ را تھم
می کرد. او گفت، “اگر کوزه را به پشتت بسته بودی بهتر نبود؟” لانسِ
سعی کرد کوزه ی پر از خرد را به پشتش ببندد، و واقعاً خیلی آسَن تر
بود.



در یک چشم به هم زدن به جلای درخت رسید. ولی سپس ایستاد و فکر کرد، “من فکر می‌کردم که من کسی هستم که تهم خرده پیش اوست، ولی الان پسرم از من بیهوش تر بود!” لانسسی خیلی از این موضوع عصبانی بود و جیبی که آن کوزه ی سهلی را از جلای درخت به پایین انداخت.




کوزه شکست و به چندین قسمت روی زمین خرد شد. آن خرد برای همه آزاد بود که بتوانند از آن استفاده کنند. و آن این بود که مردم ید گرفتند که چگونه کشاورزی کنند، پرچه بپفند، ابزارهای فلزی بسازند، و تمام چیزهای دیگر که مردم می دانند چطور انجام دهند.




Global Storybooks

globalstorybooks.net

آنانسی و خرد

 Ghanaian folktale

 Wiehan de Jager

 Marzieh Mohammadian Haghighi

